

## فرج‌الله بینش زنجانی

هموند بزم دانشوران اراک

### پارسی سره

#### مهنامه بهکامه دیرین درخش ارمغان

پس از گسترش آفرین گستاخانه مینگارد در روبرگ ۱۳۱ شماره اردی بهشت ۵۰ ارمغان واژه بسیار نادرست (دیلماجیه) که بجای واژه شیرین و درست (خاورشناس) از سوی دانشمندی بزرگوار چون آقای دکتر حریری پیشنهاد شده است چشمگیر و بسی شکفت آور است .

این واژه ترکی است و بر آن جامه تازی نیز پوشانیدند . در زبان ترکی (دیلماج) به (مترجم) گویند که آمیخته است از واژه (دیل) که آرش آن (زبان) و (ماج) که پسوندی است ویژه و وابستگی را میرساند . اکنون ما بیائیم واژه بسیار بجای خودمان (خاورشناس) را کنار بگذاریم و این واژه نابجای ترکی را جانشین آن سازیم و یک پسوند تازی وابستگی (ایه) هم بدنبال آن بچسبانیم از بیگانه بیگانه تر خواهد بود . بگفت سخن سرای مهین پرست شادروان عارف قزوینی (چو کرد ترک شود خربیار و معرکه گیر) .

جای پرشش است که بگوئیم واژه پارسی (خاورشناس) چه آك (عیب) و زیبایی دارد که ما آنرا دور بیاندازیم ؟

بهتر است اندی در پیرامون کرانه شناسی و بخش بندیهای زمین سخن برانیم .

در کرانه یابی میگوئیم اگرچنان بایستیم که دست راست ما بدان سوی که بامدادان خورشید جهان تاب سر بر آورد بوده باشد آنجا را خاور و دست چپ ما بسوئی که

آفتاب دیرگهان در آنجا فرومی‌نشیند باشد آنجا را باختر و همچنین روبروی ما را اواختر یا ( سرخاوران ) و پشت سرما را نیمروز یا ( برخاوران ) میگویند . اینکه روشن است ، و از دید کرانه یابی اینسان گفته آید .

ولی خاور و باختر از دید بخش بندی زمین دوگونه است .

۱- دیرینگان سرزمین‌هایی که پیش از دیگر سرزمین‌ها برومند شده وسازمان فرمانروائی داده‌اند و با پیغمبران دانشمندان وستاره شناسان از آنجاها برخاسته‌اند مانند ایران! مصر، کلدیه، چین، هند، ژاپون، کشورهای خاوری میگفتند و کشورهای خورزشین را باختر مینامیدند و در ایران سرزمینهای آنسوی ( آمودریا ) را خاورزمین و سرزمینهای پشت دریای سیاه و دریای روم را باختر مینامیدند.

معاویه که شام را پایتخت خود گزید کشورهای بالای آفریقا را که در برابر کشور شام باختر بود باختر و جاهای دیگر را که در سوی خاور و بالای و پائین آن میبود خاور نامید .

۲- در زمان‌های نزدیک کنونی خودمان دانشمندان اروپا آمدند (گرنویچ) انگلستان را میانه شمردند ۱۸۰ زینه بسوی خاور را کشورهای خاوری و ۱۸۰ زینه بسوی باختر را سرزمینهای باختری نامیدند ( هرچند باز خودشان باروپا و بخشی از آفریقا هم باختر میگویند ) اینها یک بیمان جهانی است که از دید بخش بندی جهانی چنین انگاشته میشود .

پس آنکس که در فنلاند است و آنکه در خار پونچی میباشد و آن که در ژاپون و در استرالیا و یا در هر کجای جهان زندگی میکند سرزمینها را از دید بخش بندی جهانی همان نامها را که برگزید شده است مینامد ولی از دید کرانه یابی هر کس در کشور خودش بدان سان که در بالا گفتیم خاور و باختر و نیمروز و اواختر را میشناسد .

پس واژه (خاور شناس) بسیار واژه در خور نام خود میباشد. از روی اندیشه و آزرم شایسته نیست که از آن چشم پوشی نموده يك واژه زشت بیگانه تر از بیگانه را بجای آن بگذاریم، در مهین نامه آسمانی ما (قرآن) نیز خدای جهان سرزمینهای ویژه ای را بنام خاور و بنام باختر یادآور فرموده است. از آن شمار است در داستان (ذوالقرنین).

اکنون باز بهانه ای بدست آورده چند واژه پارسی را که در خور این گفتار است در دو بخش پیشنهاد مینمائیم. امید است که شایان پذیرش همگان گردد.

بخش یکم

(یون) - باهنگ چون (یعنی) باشد. (آرش) چون کاهش (معنی).

(چیم) چون سیم (معنی). (بچیم) چون بسیم (بمعنی) یا (یعنی)

این دو واژه را ارتش شاهنشاهی پذیرفته است ولی با نگار بنده (چم) درست است که سخنوری بنام ابوالحسن شرمید در يك چکامه این واژه را بکار برده و چنین است.

دعوی کنی که شاعر دهرم ولی که نیست

در شعر تو نه لذت و نه حکمت و نه (چم)

شادروان ارباب کیخسرو شاهرخ نیز در (آئینه آئین مزديسنی) که همه بهارسی ناب نگاشته شده واژه (چم) را بکار برده است رودکی بجای واژه (یعنی) همان واژه (یون) را بکار میبرده است ما هم در نوشته های خود از آن سراینده نامی پیروی کرده بجای واژه تازی (یعنی) واژه پارسی (یون) را بکار خواهیم برد.

(ترزبان - ترزفان) در زبان پارسی به گزارنده زبانی را بزبان دیگر گویند.

پس از رخنه یافتن زبان تازی بزبان پارسی این واژه را مانند بیشتر واژه های دیگر پارسی تازی وش (معرّب) ساخته اند و برابر دستور زبان تازی واژه (ترزبان یا ترزفان)

را نخست تازی وش نمودند سپس از ( باب فعلل ) گذر داده‌اند و بچهره ( ترجمه و مترجم ) . در آورده‌اند اکنون که دانسته شد ریشه ( ترجمه و مترجم ) پارسی میباشد زبانی ندارد همانگونه که زبانزد است ما نیز بکار ببریم .  
بخش دوم واژه‌های در خور این گفتار ( بخش بندی زمین ) بجای تقسیمات جغرافیائی .

( پند ) چون هند ( قطب ) . ( سرپند ) یون ( قطب شمال ) .

( پاپند ) = ( قطب جنوب ) - ( درست پاپند است )

( کمر بند انگاره زمین ) بجای خط استوا ) . ( پرهونه های انگاری ) =

( مدارات زمین ) - ( تراز پند ساران ) بجای ( خط نصف النهار ) . ( میلۀ آنگاری

بجای ( محور زمین ) . ( نفتان ) بجای ( حرارت مرکزی زمین ) .

( تسوگ ) به آهنگ کبود بجای ( قاره ) این واژه آرش های دیگری نیز دارد .

( ژرفاشیب ) بجای ( فلات قاره ) برگزیده انجمن فرهنگی ارتش است . ( وندسار )

یون ( مرکزی ) .

( گوی زمین ) = ( کره زمین ) . ( چهار دشن ) = ( جهات اصلی چهارگانه ) .

( کرانه یابی ) = ( جهات یابی ) . ( خاور ) = ( مشرق ) . ( باختر ) = ( مغرب ) .

( سرخاوران بجای شمال ) . ( بر خاوران بجای جنوب ) .

اگر چه اواخر شمال و نیمروز جنوب است ما این دو واژه را گوشنوازتر

دیدیم پیشنهاد کردیم و ما آنها را در یکی از چکامه های خود نیز برده‌ایم که

چنین است .

ز سر با خاوران تا به بر خاوران شنیدند مردم کران تا کران

( سر خاور ) بجای شمال شرقی . ( با خاور ) = جنوب شرقی . ( سر باختر ) =

شمال غربی . ( با باختر ) جنوب غربی . ( او شا ) چون کوشا ( شفیق ) و ( رخش ) نیز دارای

همین آرش است .

(بند اوشا) یون (شفق قطبی) . (وروغ) چون فروغ (ظلمت) . (ینوار) یون (جو)  
(تاران) بجای (جوتاریک) .

(پگاهان) - (پگاه) (طلوع صبح) در زبان پهلوی (هووخش) نیز (طلوع  
خورشید است) .

(دیرگاهان یون (غروب) . (بامداد) = سحر .

(کهن) بجای عتیقه (سپهری) = (طبیعی) است این واژه برگزیده کسروی است  
(اداگ) یون (جزیره) (اداگ ساران = مجمع الجزایر) (داها) یون (غار) (بند) =  
(سد کوچک) .

(شادروان) به آهنگ چادربان. یون (سدهای بزرگ) (سامان شناسی) بجای  
جغرافیا) (هاوش) یون (ملت) (برومندی) بجای (تمدن) بسیار واژه بجا و شایسته است.  
(برومند) = (متمدن) .

من این واژه را در یکی از چامه‌های خود در باره جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی  
بکار برده‌ام و آن اینست :

برومند مردم . ز دیرین زمان *پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*  
مال *جامع علوم مرآت* ایرانیا نند و بس بی گمان

دولت ترکهای غربی در موقع ظهور اسلام از میان رفته بود و در تابعیت  
یعنی تحت حمایت دولت چین در آمده بودند و اگر چه بعداً استقلالی  
یافتند ولی بزودی زیر تابعیت دولت ترك شرقی درآمدند با وجود این  
این دولت هم دوامی نکرد و فقط یکی از قبایل ترك معروف به تركش قدرت  
و استقلالی پیدا کرد و دولتی برپا کردند که در سنه ۱۲۱ هجری بدست  
نصر بن سیار منقرض شد .  
(از تاریخ پرویز تا چنگیز)